



۲۰۲۶/۰۷/۳۰

حیرت

مکتی بر یک نوشته ای پریشان

به تاریخ ۲۴ ماه جاری جولای، نوشته ای تحت عنوان «آیا به نوشتن چند مقاله ضد و نقیض، راست و دروغ میتوان محقق و تاریخ نگار شد؟ جواب ابداً نه» به قلم محترم قاسم باز، توجهم را جلب نمود.

نویسنده ای مقاله درست عنوان کرده اند و درست جواب داده اند، گویا:

آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.

محترم قاسم باز بهتان و افتراء و دروغ و عقده کشایی را در قسمت نویسندگی مورد نکوهش قرار داده، ولی از لابلای مطالب پریشان و مشمئز از شائبه و تناقض، خود مرعی امری است که دیگران را برآن محکوم میسازد.

به طور مثال در یک پاراگراف چنین فرمایشی دارند:

«ما در پنج دهه اخیر دیدیم که یک عده عقیدها [محتماً منظور شان عقده ای هاست] راست و چپ، [عقده ای های راست و چپ] شاه پرست و شکم پرست بالای کار نامه های آن شهید اتهامات غرض آلود و دور از حقیقت، کرامت انسانی و اسلامی به آن بزرگوار بستند، از جمله این افراد شخصیکه خود را استاد علوم سیاسی می شمارد به خاطر اینکه در زمان اقتدار دوره جمهوریت داود خان خیشاوندان [خویشاوندان] شان از کار های بلند رتبه دولتی معزول شدند و برای وی نیز مقام و منزلت دولتی سپرده نشد امروز این استاد عقده یی قانون اساسی اسلامی دوران اولین جمهوریت افغانستان را غیراسلامی و کمونستی قلمداد میکند»..

در پاراگراف فوق الذکر منظور و منطق استعمال جمله شاه پرست و شکم پرست فهمیده نشد؟

این شاه پرستان شکم پرست کیانند؟

کدام مطالب تحریری شان دلیل شاه پرستی شان است؟

و کذا دلائل دال بر شکم پرستی شان چیست؟

محترم قاسم خان باز جلالی و احساساتی گشته و با لجام گسیختگی خاص طبیعتش یک استاد ورزیده پوهنتون و مبارز راه آزادی وطن از اشغال شوروی و حکومت مزدور، یعنی داکتر تره کی را بدون ذکر نام مورد افتراء و اتهام قرار میدهد.

محترم قاسم خان باز مدعی است که خویشاوندان استاد تره کی از کارهای بلند رتبه دولتی معزول شدند، ولی این هم وطن تصریح نکرده اند که این خویشاوندان استاد تره کی کیانند؟

و چرا از کار های بلند رتبه دولتی معزول شدند؟

دلایل عزل شان چه بود؟

و در نتیجه کدام جرم (قباحت، جنحه یا جنایت) معزول گشتند؟

محترم قاسم خان باز مدعی است که چون در دوره جمهوریت سردار داود خان به استاد تره کی کدام مقام دولتی به وی تفویض نگردیده لذا وی عقده گرفته و قانون اساسی اسلامی دوران اولین جمهوریت را قانون غیراسلامی و کمونستی قلمداد میکند.

محترم قاسم باز با تمسک به کدام استناد اخلاقی و اسلامی همچو افتراء و کذب را علیه استاد تره کی اقامه میدارد؟
همچو ادعا و افتراء به ظن و گمان و تخمین و یا هم مانند فالبین ها، به رمل و شمارش تسبیح و توهم مبتنی است و بس.
ظن و تخمین و توهم با علم و منطق زمین تا آسمان فاصله دارد.

مگر احاله چوکی یک ریاست، یا ولایت و یا هم معینیت و یا هر مقام مماثل و آنهم زیردست عناصر وابسته به کرملن مانند حسن شرق و فیض محمد، جیلانی باختری، جلالر، پاچا گل وفادار، حمید محتاط و امثال و اقران شان مایه ای ذلت و شرمساری برای یک استاد عالی مقام پوهنتون نیست؟

و یا هم اینکه درنظر محترم قاسم باز چوکی های اداری که ماهیتاً

حیثیت به تن کردن لنگ حمام را دارد، واجد معنویت و وقار و عزت و آبروی بالاتر و والاتر از مقام منبع معنوی استادی پوهنتون است؟.

این ادعای محترم قاسم باز که استاد تره کی قانون اساسی دوره جمهورییت سردار داؤد خان را غیراسلامی و کمونستی قلمداد میکند به جز اتهام، افتراء و کذب بزرگ نمیتوان تأویل و تفسیری برایش ارائه کرد.

استاد تره کی در مورد شخصیت سردار محمد داؤد مینویسد:

«داؤد خان شخص صادق و وطن دوست بود» و در قسمت دیگری مجدداً مینگارد:

«محمد داؤد انسان با دیانت، عاشق وطن و در عین حال مغرور ... بود»

کذا استاد تره کی در جواب اعتراض مهذبانه محترم واحد حیدری تحت عنوان «توضیح بیشتر در حواشی نوشته ای کیش شخصیت در قانون اساسی اولین جمهورییت افغانستان» تحریر میدارد:

به چند مورد که در قانون اساسی دهه دیمکراسی ۱۹۶۴ حکم به اسلام حواله شده و در قانون اساسی جمهورییت به آن توجه نشده است:

آزادی شعار مذهب و رسمیت مذهب حنفی

اعطای رسالت حفظ حافظ دین مقدس اسلام به شاه

حکم مسلمان و پیرو مذهب حنفی بودن شاه

در ماده ۱۲۰ قانون اساسی ۱۹۶۴ موضوع تعدیل قانون اساسی چنین مطرح شده است: «... اصل پیروی از دین اسلام و نظام شاهی مشروطه (آنطوری که در ماده ۸ ذکر شده) تعدیل شده نمیتواند.

نکات ذیل قابل عطف است:

یک - استاد تره کی به صراحت تحریر داشته اند که: «محمد داؤد انسان با دیانت و عاشق وطن بود»

دو - استاد تره کی مواد مربوط به شعار و ارشادات اسلامی در قانون اساسی دوره دهه دیمکراسی را در مضمون خود منعکس ساخته، که قانون اساسی جمهورییت سردار داؤد خان فاقد آن بود.

ولی استاد تره کی هرگز ادعا نکرده که قانون اساسی دوره جمهورییت سردار داؤد خان کمونستی بود، ادعا و اتهام صریحی که محترم قاسم باز بر استاده تره کی وارد نموده است.

سه - هر شخص با سواد و با معرفتی میداند که قانون اساسی ۱۹۶۴ الهام بخش تمام قوانین اساسی بعدی بود، چنانکه همین قانون اساسی در دوره جمهورییت محمد داؤد خان، به استثناء بخش مربوط به شاه، تا زمان تدوین و تصویب قانون اساسی دوره جمهورییت داؤد خان مرعی الاجراء بود.

لذا سؤالی مطرح میگردد که چرا این مقولات اسلامی مندرج قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در قانون اساسی دوره جمهورییت داؤد خان از نظر افتاد؟

محترم قاسم باز میفرماید که : اگر موجودیت چند فرد حزب دیموکراتیک در تحول ۲۶ سرطان [چرا محترم قاسم باز، از تذکر اصطلاح (کودتا) عاردارند که برخلاف استاد شان داکتر سید عبدالله کاظم به جای اصطلاح کودتا، همیشه از کلمه تحول کار میگیرند؟]

گناه کبیره و غیر قابل بخشش باشد، پس موجودیت این افراد نظامی اردو اعضای حزب دیموکراتیک در قطعات مهم اردو و دولت شاهی آنوقت گناه نبود؟؟؟؟

آیا سهم و عضویت طرفداران ببرک کارمل مانند نعمت الله پژواک و ... محمد خان جلالر در دوره سلطنت ... گناه محسوب نمی شود؟؟؟؟

توجه محترم قاسم باز را به نکات ذیل معطوف میدارم:

یک – به کار بردن اصطلاح گناه کبیره که از زمره اصطلاحات شریعت و فقه اسلامی است نادرست بوده باید خبط، خطا و اشتباه بزرگ سیاسی قلمداد گردد.

دو – ببرک عضو کلب ملی داؤد خان از زمان عهده وزارت دفاعش در کابینه شاه محمود خان غازی بود، که هدف آن کلب ملی، تخریب دیموکراسی شاه محمود خان غازی بود.

ببرک و اناهیتا در روزهای تجلیل روز پشتونستان مقابل خیبر رستوران، با تشریف آوری سردار داؤد خان که متعهد و علمبردار قضیه ملی پشتونستان بود، فریاد های «زننده باد داؤد» را سر میدادند.

سه – تمام جوانان فارغ التحصیل مکاتب و حربی پوهنتون بمنظور کسب تحصیلات عالی عسکری برای اولین بار در دوره صدارت داؤد خان به اتحاد شوروی اعزام شدند، که طبعاً توسط کی جی بی مغز شویی و مجهز به ایدیالوژی کمونستی و وفادار به رژیم سوسیال امپریالیست شوروی گشتند.

داؤد خان باید کمافی السابق جوانان وطن را غرض تحصیلات عسکری به ترکیه یا مصر میفرستاد، اما متأسفانه داؤد خان، هم در دوره صدارت و هم در دوره جمهوریت خود، بیش از حد به دوستی شوروی معتقد و متعهد بود و همچو دوستی را خلل ناپذیر میدانست.

چنانکه پاچا گل وفادار، یکی از همین جوانان اعزام شده به شوروی، افتخار نام فرزند داؤد خان را کسب نموده بود.

چهار – این صاحب منصبان خشره به رتب پائین قرار داشتند که بعد از کودتای سرطان از طرف داؤد خان به دو رتبه ترفیع نایل آمدند. کاری که سالیان قبل جناب شما هم آن را از زمره اشتباهات رهبر بزرگ تان تلقی فرمودید.

پنج – تجدید اشتباهات دوره سلطنت، در دوره جمهوریت نه تنها دلیل برانت این دوره نمیگردد بلکه یک عمل نادرست متزاید و غیر قابل عفو و بخشش شمرده میشود.

شش – اگر سردار عبدالولی و وزیر دفاع و مامورین عالی رتبه اردوی افغانستان افکار و نیات شوروی پرستانه این صاحب منصبان فارغ التحصیل شوروی را تشخیص کرده نتوانستند و گویا از غفلت کار گرفتند، چرا رژیم سردار داؤد، تمایلات شوروی پرستانه شان را نه تنها تشخیص نکرد بلکه با ائتلاف با ایشان، که محترم داکتر سید عبدالله کاظم آن را (ائتلاف تاکتیکی) تعبیر نموده است با مشارکت و پیروز ساختن در کودتای سرطان، مقدرات ملت و مملکت را به ایشان سپردند؟

هفت – چرا در دوره جمهوریت سردار، از زمره وزرای پر وزن دوره صدارت و سلطنت، ذواتی مانند جناب علی احمد خان پوپل پدر معارف مملکت، داکتر یوسف خان، سید شمس الدین خان مجروح، میوندوال، محمد موسی شفیق و ده ها فرزند نجیب و قابل افتخار جامعه افغانی انتخاب و انتصاب نگردید و تنها نعمت الله پژواک و جلالر مهاجر انتخاب شدند؟

دلایل انتخاب این دو نفر چیست؟

آیا این دو نفر توسط شخص رهبر انتخاب شده بود و یا حسن شرق؟

جناب شما در نوشته خود از اصطلاح شاه پرستان و شکم پرستان تذکر داده اید.

آیا در موازات آن ممکن است از اصطلاح داؤد پرستان و شکم پرستان هم کار گرفت؟

جناب شما که از اقوال دیگران مانند داکتر سید عبدالله کاظم در مورد بی طرف بودن صحبت میکنید، در مرحله اول خود جناب عالی ناقض همین اصل مقدس تان هستید!!!!!!

درین قسمت بر میگردد به یکی از نوشته های پانزده قیل تان تحت عنوان «باریابی با شخصیت ملی [به حضور شخصیت ملی] افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (بابای ملت)»

.....«اعلیحضرت امان الله خان، اعلیحضرت سپه سالار محمد نادرشاه شهید، اعلیحضرت محمد ظاهر شاه (بابای ملت)، قهرمان و اتل ملی مرحوم شهید ملی از جمله رهبران آزاد منش افغان بودند که آزاد زیستند و آزاد زندگی کردند.

شب ۲۲ اکتوبر سال ۲۰۰۱ اینجانب قاسم باز به همراهی دوستانم هریک سید اسحاق گیلانی، انجنیر احسان الله مایار، پروفیسر عبدالقدیر امیر یار غرض ملاقات بابای ملت عازم شهر روم شدیم.

فردای آن شب به منزل نه چندان مفشن مرحوم بابای ملت رهنمایی شدیم، بابای ملت نزدیک دروازه درآمد سالون آمده به هر یکی ما با شفقت شاهانه احوال پرسی نمود. بعد از نشستن به چوکی های خود همراه هرکدام ما بطور انفرادی احوال پرسی و جویای احوال شد.

بعد از چند لحظه رشته صحبت را سید اسحق گیلانی بدست گرفته و در ضمن از حضور بابای ملت پرسید که آیا بابای ملت آرزوی بازگشت بوطن را دارند و اگر آرزو دارند میخواهند که قدرت اجراییوی کشور را بدست بگیرند؟

حضور اعلیحضرت بعد از یک مکث مختصر فرمودند:

«بلی آرزو دارم که بوطنم برگردم و باقیمانده عمر خود را در افغانستان سپری نمایم ولی در نظرخواهم داشت که قدرت اجراییوی حکومت را بدست بگیرم البته دلایلی هم دارم که چرا!»

و اضافه کرده فرمودند اول از نگاه کبر سن نمیتوانم از عهده این کار بدرآیم و بشکلی که لازم است بخدمت وطن و مردم رسیدگی نمایم و ثانیاً نمی خواهم که اسمم مانند ببرک کارمل و یا صبغت الله مجددی در صفحات تاریخ کشور ثبت گردد».

تمام ما خاموش بودیم دراین اثنا آقای احسان الله مایار رشته صحبت را بدست گرفته و از حضور اعلیحضرت پرسید که ما فرموده های که اعلیحضرت همین حال ارشاد فرمودند نفهمیدیم که منظور اعلیحضرت چیست؟

بابای ملت فرمود:

«زمانیکه قدرت اجراییوی را بدست بگیرم و بخواهم که یک والی یا یک جنگ سالار را معزول نمایم اگر آن شخص حکم را قبول نماید خوب و اگر قبول ننماید فرق من و صبغت الله مجددی چی خواهد بود؟

من بظاطر اینکه مجددی نشوم مجبورم با استفاده از قوت و زور، نظر خود را به کرسی بنشانم، اما کجاست آن قوه و آن وسایل زور؟

با در نظر داشت این واقعیت و اوضاع مجبورم که به قوای خارجی اتکاء کنم و از آنها بمنظور فرمانم طلب کمک شوم، در این حالت فرق بین من و ببرک کارمل چی می باشد؟»

بعد از شنیدن این جملات با خود گفتم که راستی بابای ملت هستی. روح شاد باد. آمین یا رب العالمین.

محترم قاسم خان باز

باوردارم به تصویر کشیدن این رویداد تاریخی و قضاوت نجیبانه پانزده سال قبل شما معرف صداقت گفتار و صدای ضمیر و وجدان شماست.

جواب پادشاه مستعفی و در حقیقت مخلوع افغانستان نیز مبین شخصیت بی آلائش، آزادی خواه، غرور ملی و یک فرزند وطن دوست و بهی خواه جامعه و ملت افغان است.

مگر حسرتا که نوشته های اخیرتان و بکار بردن اصطلاحات شاه پرست و شکم پرست و اینکه آنقدر ببرک کارمل به دربار سلطنتی نزدیک و در تماس بود وی با جمهوریت داود خان نبود، در مباحث و تضاد کامل قرارداد، و همچو تضاد و مباحث در گفتار حضرت عالی در واقعیت امر یک منافقت سیاسی است.

جناب شما در یکی از جملات مقاله تان در ردیف قهرمانان کشور مانند غازی امان الله و غازی نادرخان از نام اعلیحضرت محمد ظاهر شاه به حیث یکی از رهبران آزاد منش افغان که آزاد زیستند و آزاد زندگانی کردند، یاد آوری نمودید.

مگر کودتای رهبر بزرگ تان داود خان علیه همچو شخصیت بزرگوار و قابل افتخار و بابای ملت، قابل سؤال نیست؟ امیدوارم تذکر همچو واقعیت ها، موجب خروش طبیعت انقلابی جلی تان نگردد.

ز دیگ پختگان ناید صدایی

خروش از مردمان خام خیزد

با عرض حرمت

